

جاده علوی

جاده علوی چیزی غیر از خود ما و زندگی و روز و شب ما نیست. بیهوده نباید نگاه به دوردست‌ها داشت و امید از جای دیگر، هر چه هست همین زندگی ماست و همین عمل ماست.

مسیر فضیلت‌ها به ما نزدیک است و پیوسته روبروی ماست؛ ما در این مسیری که در زندگی می‌رویم هر کجا که به فضیلتی نزدیک شویم آن جاده علوی است و هر کجا که از اون دور شویم دور شدن از این جاده است. این انسانی که در حال گذران روز و شب خویش است، وقتی که مسیر زندگی‌اش به گونه‌ای است که امکان توجه به نفس، امکان احیای خویشتن و امکان برآمدن از این زندگی پر از آشوب و تشنگی برایش فراهم می‌شود و به آشوب درونی برمی‌گردد، درونش آشوبی می‌شود در جهت نگاه به افق‌های دوردست این همان جاده علوی است.

هر چه انسان از این مسیر فاصله بگیرد، تفاوتی ندارد که این فاصله به سبب مشغولیت‌های ظاهری و مادی باشد یا به سبب آنچه خود آن را معنویت می‌پندارد، از این جاده دور می‌شود و هر روزی که انسان در نماز خود تمرکز بیشتری پیدا می‌کند و توجه‌ای عمیق‌تر، نگاهی کامل‌تر و افقی دورتر را می‌بیند، در همان لحظه به این مسیر نزدیک شده و در جایی قرار می‌گیرد که باید قرار گرفته باشد.

اما وقتی که از این مسیر فاصله می‌گیرد و توجه‌اش به چیزهای دیگر جلب می‌شود، وقتی که نمی‌تواند لحظه‌ای خلوت با خود داشته باشد و زمانی که گرفتار این گردونه ظاهری است، پیوسته او را از خودش دور می‌کند و از مولا علی (ع) دورتر می‌شود. مولا بودن علی به نام نیست! به صدا کردن ظاهری نیست! به شرکت در مراسم نیست! به آن حقیقتی است که درون انسان رخ می‌دهد و آن چیزی که در ما باید رخ بدهد در همین زندگی است، چیزی بیرون از این نیست. چیزی از آسمان نمی‌بارد، از دوردست‌ها برای انسان نمی‌آید، این حقیقت درون انسان است و هر حادثه‌ای که برای انسان رخ می‌دهد همچون جهاد، مبارزه، شرایط سخت بمباران‌هایی که انسان را از زندگی عادی خارج می‌کند و لحظه‌ای او را در ترس مرگ قرار می‌دهد و انقطاع از زندگی ظاهری برایش حاصل می‌شود همه این‌ها مقدماتی هستند برای اینکه انسان بتواند این توجه را در درون خودش برقرار کند و همه عواملی که می‌تواند انسان را پیش ببرد و آشوب و حقیقت و نورانیت درونی‌اش را برافروخته کند. در همین زندگی و در دسترس اوست. و آن چیزی که او را دور می‌کند نکات کوچکی هستند که در همین زندگی انسان به آن توجه می‌کند اما بی‌توجه رد می‌شود، همه چیزهای عادی مثل یک بغض بیهوده، یک کلامی که نباید گفته بشود، یک اتهام به کسی که دلیلی ندارد، گرفتار شدن در یک امری که ضرورت ندارد و هر چیزی که انسان را مشغول خودش کند و او را از خودش غافل کند. این

امور، امور خیلی ساده و بدیهی هستند که در زندگی همه ما در دسترس است و ما به دست خود این‌ها را زنده می‌کنیم و این‌ها را برپا می‌کنیم این موانع را جلوی خودمان برپا می‌کنیم خودمان را به بن‌بست می‌رسانیم. این بن‌بستی که به دست ماست و رها شدن از آن به معنای این است که انسان بتواند از این‌ها فاصله بگیرد.

هر وضعیتی، هر حالتی، هر شرایطی که برای انسان پیدا می‌شود، در واقع از یک طرف دارد ظرف وجودی انسان را افزایش می‌دهد، و از طرف دیگر این ظرفیتی که افزایش پیدا کرده و این زندگی که توسعه پیدا کرده و این شخصیتی که فراخ‌تر شده، در این لحظات و با آن عملش و با نگاهش و با توجهش در آن ظرفیت فراخ شده چیزی جای می‌گیرد که هویتش را در آن لحظه به سمت فضیلت یا در جهت مقابل آن تغییر می‌دهد و این تغییر، تغییری است که در تمام لحظات و در تمام حالت‌ها و در هر شرایطی برای انسان در حال پیش آمدن است.

انسان لحظه به لحظه به سمت قله‌ای پیش می‌رود یا اینکه به سوی دره‌ای سرازیر شده یا همانجا ایستاده و درجا می‌زند. هیچ لحظه‌ای نیست که از این سه حالت خالی باشد و همه این‌ها در همین زندگی عادی ماست، بیهوده نیست که بزرگان فرموده‌اند که سلوک یعنی همین زندگی را درست انجام دادن، همین زندگی‌ای که اگر درست انجام شود برای انسان امکان تمرکز و توجه فراهم می‌شود. برای انسان این امکان فراهم می‌شود که بتواند به افق‌های دور دست نگاه بلندتری داشته باشد و افکار و اندیشه‌هایش را تمرکز بیشتری بدهد و ذهنش را آماده‌تر بکند و حقیقت را بیشتر ببیند و این در تمام اعمالش پیوسته بروز پیدا می‌کند.

دقایقی اندک در روز که انسان خلوت درستی داشته باشد و توجه به خودش کند، اگر کمی استمرار پیدا کند به راحتی آثارش در روز انسان ظاهر می‌شود و این اصلاً غیرقابل تردید و غیرقابل انکار است. هیچ کار سخت و صعبی نیست و برای هر کسی زمینه‌های این‌چنینی وجود دارد، اگر زمینه‌ای نمی‌بیند به خاطر اینکه نگاه انسان نگاه درستی نیست و فکر می‌کند که سلوک، رفتن، حرکت کردن طی کردن مسیر یک چیز فوق‌العاده‌ای است که باید در داستان‌ها بجوید، در الگوها بجوید و یک نسخه‌ای از عالم بالا برایش به اختصاصی او یا فکر می‌کند که آن وضعیتی دارد که با دیگران متفاوت است. یا شرایط سختی دارد که فکر می‌کند که آن وضعیتی که دارد که با دیگران متفاوت است یا شرایط سختی دارد که فکر می‌کند فقط برای او بوده، اما وقتی که این نگاه اندکی تغییر بکند و انسان وضعیت خودش را مانند همه در کنار این جاده ببیند جاده را با چشمی روشن و آشکار می‌بیند و متوجه می‌شود که رفتن چگونه است.

جاده علوی غیر از رفتن نیست تمام آن شماتت‌هایی که امیرالمومنین (ع) از مردمان زمان خودش می‌کند برای این است که بلند شوند و یک حرکتی کنند. بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه موضوعش (حث علی الجهاد) برانگیختن و فراخواندن برای جهاد است.

مبارزه هم فقط شمشیر به دست گرفتن و موشک انداختن نیست گرچه آن‌ها هم هست، اما آن‌ها همه از یک حقیقت درونی برمی‌خیزند. حقیقت درونی انسان این است که هر لحظه آیا به فکر خودش هست؟ یا اگر هر لحظه به فکر خویش نیست، گاهی هست؟ زمانی برای خودش قرار می‌دهد و تمرکزی بر خودش دارد؟ اعمالش را می‌سنجد نگاه می‌کند که ببیند کجا هست و چه کار دارد می‌کند و این اموری ساده و بدیهی است .

هیچ انسانی نمی‌تواند بگوید که من نمی‌دانم! اگر چه ندانسته‌های انسان در مسیر حرکت بسیار زیاد است اما دانسته‌هایی دارد که با آن دانسته‌ها می‌تواند حرکتش را سامان و سازمان بدهد و این برای همه مقدور است و باید رفت در این جاده علوی...